



قیمت اشتراک سالیانه در ایران
یک تومان
در سایر ممالک
پنج فرانک

کافول
۱۳۲۴

این روزنامه هر دو هفته یکبار
نشر میشود
عنوان مراسلات
Redaktion Kavelh:
Berlin-Charlottenburg,
Leibnizstr. 64

* * جمعه ۲۰ مرداد ماه ۱۲۸۶ یزدگردی = ۵ صفر ۱۳۳۵ هجری * * Jahrg. 1 • Nr. 15 • 1. Dezember 1916 * *

جنگ در پی آن بوده‌ایم این بوده است که برای مملکت مسلمان و همسایه یعنی ایران تمام شرایط موافق را که آن کشور برای تکامل و ترقی آزاد و بی‌اشکال خود لازم دارد فراهم بیاوریم. ما میخواستیم برای آن مملکت یک زندگی مستقل و کامروا مسلم بکنیم که از هرگونه اشکالات و خطرات مضره اینم آزاد گردد.

شک نیست که این کلمات مقدس که از زبان خلیفه ما بنطق عن الهوی جاری گردیده در همه ایران منعکس شده و در دل هر ایرانی تأثیر خود را خواهد نمود. هر مسلمان ایرانی خواهد گفت سلطان مسلمین وعده صریح بر تضمین استقلال و آزادی ایران داد. و بی شبهه «دیپلماسی» یا لطایف الحیل سیاسی را همی در نطق مبارک نیست. لهذا بهمین وعده امید محکم خواهند بست و سبب سکون قلوب و مزید امیدواری آنها خواهد گردید. بلی دولت عثمانی که امروز خیر الحلف و بقیه خلفا و سلاطین بزرگ اسلامی است تنها برای نجات مملکت خود و آسودگی ملتی که داخل دایره حدود او هست نمی جنگد. عثمانی برای آزادی و نجات اسلام بلکه شرق می‌جنگد. غلبه عثمانی زندگی ثانوی شرق و رستخیز اسلام است و خدای نخواسته شکست او شکست امید شرق و خطر بیضه اسلام و ذلت

نوید سلطانی

حسن نیت دولت و ملت عثمانی درباره ایران و تمایلات دوستانه آنها بهمسایه شرقی و مسلمان خود تنها قولا بلکه عملا بواسطه خون عثمانی که برای دفع روس از ایران و آزادی آن مملکت بد بخت از یک سال باین طرف ریخته میشود روشن بوده و هست. علاوه بر این بزرگان و پیشوایان سیاست عثمانی و اولیای آن دولت نیز در هر مقام و فرصت حسن نیت خود را تأکید و تصریح کرده قصد پاک خود را در مصون داشتن استقلال تام سیاسی و اقتصادی ایران اظهار کرده‌اند.

ولی امروز مایبشتر از پیشتر خوشوقیم که این بشارت یزدانی را از مقام اعلی یعنی زبان خلیفه مسلمین و سلطان غازی میشنوم. اعلیحضرت سلطان در نطق ملوکانه که در موقع افتتاح مجلس ملی عثمانی بتاريخ هفدهم محرم ۱۳۳۵ فرموده‌اند توجه مخصوص ذات همایونی و دولت خود را بامور ایران و میل صمیمی بنجات و آزادی آنرا بیبانی صریح اثبات فرموده‌اند. قسمت مهمتی از نطق ملوکانه در خصوص ایران است و در آن قسمت اعلیحضرت سلطان محمد پنجم میفرمایند که «یکی از مقاصدی که ما در این

بینی که روس اندرین روز چند
چو زینگونه برگنج ره یافتند
ستايند کشور گشايند شهر
ز روسی نجويد کسی مرهمی
چو ره یافتند آن حریفان بگنج
بيداد کردن برآرند بال
خلل چون در آن مرز وبوم آورند
طمع در خراسان وروم آورند
حکیم نظامی گنجوی

«حتی المقدور میبایست نزدیک بلسطنطیه وممالک هند گردید. هرکس در آنجا سلطنت کند مالک مطلق تمام عالم خواهد بود. بنا بر این مدام نایره جنگ را گاهی با ترک گاهی با ایران باید برافروخت. کارخانهای کشتی سازی باید روی دریای سیاه تاسیس نمود و کم کم این دریارا مسخر کرد. بهچنین دریای بالتیک (۱) را نباید فراموش نمود که دو نکته مهم برای موفق شدن باین مقصد است. انحطاط ایران را معجزاً باید انجام دادو سر تا سر تا خلیج فارس رفت. راه تجاری قدیمی مشرق را از شامات بهند اگر ممکن است باید دوباره برقرار نمود و بطرف ممالک هند تاخت زیرا که خزینة دنیا است. همینکه با آنجا رسیدیم از طلای انگلیس میتوانیم بی نیاز باشیم.»
(قره نهم وصیت نامه سیاسی بطر کبیر)

چرا نظامی سر از تربت برنمیدارد تا ماجرای خونین وطن غمزه خود وگدارش قرن حاضر را که ۷۵۰ سال قبل پیشگوئی کرده بیند ودر ماتم زوال و اسارت آن نوحه سراید؟

نظامی شاعر معروف ایرانی که اصلاً از اهل تفرش بود در زمان سلطنت اتابکان آذربایجان در شهر گنجه قفقاز که امروز روسها یلیزوتبول (۲) میخوانند اقامت داشت. در آن عهد که موافق قرن ششم هجری بود هنوز جریان طوایف مختلف از مرکز آسیا بشمال ووسط اروپا باز نایستاده بود. در قسمت شمالی روسیه حاکم ملت روسی هنوز در حال جنین بوده واستحکام نگرفته وبشکل طوایف وحشی زندگی داشته بقبایل همجوار تاخت وتاز میکردند. شیوه غداری آنان را نظامی در آن عهد سنجیده وبا نظری اگرچه شاعرانه ولی دقیق دیده ودر افسانه ادبی خود اسکندر نامه روح خصلت آنها را تشریح نموده ومخاطراتی که از آنها ممکن بود بسایر ملل برسد پیش بینی کرده ودر اشعار فوق با زبانی ساده سروده است. بامقایسه حال کنونی می بینیم که سرمایه داران انگلیسی وفرانسوی موافق اوضاع اجتماعی حاضر سرمایه خود را بروسها می سپارند وروسها آن گنج ربهود را صرف اسارت وکشتار اقوام قدیمه وملل همجوار میکنند.

وضع جغرافیائی واختلاط

نژادهای مختلف در قفقاز

بعد از این مقدمه توجهی بوضع جغرافیائی ومخصوصاً ذکر اجتماعات نژادهای مختلف قفقاز برای سهولت فهم بعضی نکات این مقاله بنظر ما ضروری است وشناختن آن بما همسایگان خالی از نفع نیست:

(۱) Baltique در شمال اروپا بین سوئد ودانمارک وآلمان وفلانده روسیه است.
(۲) در جنگ اول روس با ایران روز تولد ملکه الیزابت قشون روس قلعه گنجه را تسخیر نموده وبآن این اسم را دادند.

مسلمین است. امروز علم آزادی مسلمین از اسارت در دوش انور پاشا خالد بن ولید این عهد میباشد. چشم افغانستان وترکستان وقازان وقرم ومراکش وتونس و الجزائر و زنگبار ومسقط وهند وحتی برهمنان بنگاله باسلامبول است واخبار قشون ترک را در گالیسی ودبروجه با کمال مسرت وهیجان میخوانند. چرا برای آنکه همه میدانند که مقصد او مقصودی بس عالی وباک وبالاتر از خود پرستی است. منظور او از جانشانی آزاد کردن ممالک شرق دیگر است از بند. عسکر ترک وقتیکه در گالیسی جهاد میکند حال مسلمین فارس را از نظر میگرددانند وبدبختی برادران تاشکندی را بمخاطر میآورد. این روح پاک وقصد قربت وخلوص نیت است که تمام شرق را عاشق این قوم نجیب ودعا خوان پیشرفت بهادران آل عثمان کرده است. خیال این قوم شجاع وغیور که مردانگی جبلی وصفائی شرقی را با فضایل مسلمانی جمع کرده اند قیاس پذیر با خیالات ومدعیات روس در آزادی اسلاوی نژادان بالکان نیست که وقتیکه بلغارستان را تصرف کرد دیگر بیرون نبرفت ودر عوض کمک رومانی باو ایالت بسارایبارا تصرف ابدی کرد، وقابل مقایسه با انگلیسان شرق یعنی زاینها هم نیست که خاک چین را از روس تحلیه کرده بعد خود تصرف کنند. اینها اولاد جنگاوران قدیم ترک هستند که همیشه قولشان مانند شمشیرشان راست بوده است. نطق هایبونی سلطانی برای ما ایرانیان همواره یک حرز جان وتکیه گاه مقدسی خواهد بود که همیشه در یاد ما خواهد ماند وبتذکار آن در مجاهدات خود بر ضد دشمنان عالم اسلامی پشت گرم خواهیم بود. وامید قوی داریم که این جنگ تمام نشود وسلطان غازی شمشیر را در نیام نماید مگر آنکه جمع صلح حق زندگی ایرانی را نیز با آزادی تمام واستقلال کامل سیاسی واقتصادی ودرستی خاک آن خالی از هر نوع مداخله خارجی وآزاد از هر گونه بندی تصدیق وتضمین کند.

خوشبختانه در موقع طبع همین شماره اخبار تلگرافی نطق سردار غازی انور پاشا را در مجلس شورای ملی عثمانی بما رسانید که فرموده «جنگجویان ایرانی اکنون دستهای قشون منظمی تشکیل داده اند وحال با قشون ما دوش بدوش بر ضد دشمن می جنگند». اینک یک تشویق وتصدیق دیگری که از زبان وکیل سپهسالار کل عثمانی جاری شده و از اشتراک فعلی ایرانی در آزادی وطن قدر دانی وحققشناسی فرموده اند ومؤید نطق هایبونی خود ذات مبارک سپهسالار کل است.

نظری بتاریخ ودرس عبرت

فتح قفقاز یا کلید تسخیر ایران وهند

... که فریاد شاهان زبیدار روس که از مهد انجاز (۱) بستد عروس ز گنجینه مانهی کرد رخت در از درج بر بود ودیبا ز تخت همه شهر وکشور بهم برزدند ده دوده را آتش اندر زدند

(۱) انجاز قسمت ساحلی دریای سیاه از گرجستان شمال را گویند

نه‌چنین^(۱) باقی مانده است. امروز اگر محقق در خصوص آنها محتاج بکسب اطلاعات و کسبیات علمی باشد باید در میان ارمنستان عثمانی و آسیای صغیر و یا در ایران در میان آکراد و مهاجرین رفته اثری از آنها پیدا کند. ولی هیات! بیداد روس چنان پراگندگی در میان آنها انداخته که بهیچ وجه امیدوار نمیتوان بود که چیزی بتواند بدست بیاورد. در این قسمت (یعنی در دامنه شمالی جبال قفقاز) سه گروه عمده سکنی داشتند:

اولاً در طرف غرب چرکسها. و اینها عبارت بودند از سه طایفه معین: ۱ - آدیگسها^(۲) که در بلندیهایی کوهستانی که در میان دریای سیاه و قلّه البرز^(۳) است مسکن داشتند. ۲ - اجازها که طول سواحل دریای سیاه جایگاه آنها بود. ۳ - کاباردیها^(۴) که در قسمت سهل الوصول در شعب شمالی البرز و قلل کوهستانی که متصل بکوه کازبک^(۵) است منزل داشتند.

ثانیاً در وسط دامنه شمالی چچن‌ها (یا کیست‌ها). و یکی از قبایل معتبر آنها اینقوش^(۶) است و اینها در منطقه که میان رود خانه ترک^(۷) و کوی سو^(۸) است اقامت دارند.

ثالثاً در طرف شرق قبایلی چند هستند که مجموع آنها را لزگی مینامند و آنها در تمام جبال داغستان پراکنده هستند. و قبیله مهم لزگیها آوارها^(۹) میباشند.

اما در دامنه جنوبی سلسله جبال قفقاز که بیشتر میدان حوادث بوده بسبب تهاجم و فتوحات ملل مختلف نژاد کارتول^(۱۰) که عمده سکنه این قسمت هستند بیشتر بنژادهای دیگر مخلوط شده است و نژاد اصلی اگر چه از میان نرفته ولی مثل دیگران هم دست نخورده نمانده است. شعب مختلفه عنصر کارتول از قرار ذیل است:

اول گرجیها که در اراضی واقعه مابین قلّه قفقاز و رودخانه کر سکنی دارند. دوم قبایل ایمر^(۱۱) که در شرق گرجستان سکنی دارند و آنها را گرجی قدیم نیز گویند. سوم مینگرلیها^(۱۲) که در قسمت سفلی رودخانه ریون^(۱۳) معیشت میکنند. چهارم غوریها^(۱۴) که سحرای مرتفع آجارا^(۱۵) منزلگاه آنهاست. پنجم لازها^(۱۶) که در طول سواحل دریای سیاه از طرزون تا پوتی منتشر اند.

غیر از این قبایل دامنه شمالی و جنوبی طوایفی دیگر از جنس کارتول در دره‌هایی که مابین قلل مرتفعه قفقاز واقع است زیست میکنند و هرگز در تحت تصرف و اطاعت قومی نیامده اند. عمده اینها سوان^(۱۷) هستند و قبایل اینها مثل یک جمهوری کوچکی اداره میشوند و هنوز هم حکومت روس در میان آنها درست نفوذ نکرده است.

قفقاز که امروزه در تصرف روس است محدود است از شمال بخود روسیه و حدود آن شروع میشود از حوالی دریای مانچ^(۱)، و از شرق ببحر خزر، و از غرب بدریای سیاه، و در جنوب قسمتی را رود ارس از خطّه ایران جدا میکند و قسمتی را کوه آرارات با یک خطّ موهومی از ارمنستان عثمانی مجزا میدارد. قطعه شمالی قفقاز عبارت است از سرزمینی مسطح که در بعضی جاها وادی علفزار است و ما ایرانیها آنرا ماورای قفقاز میخوانیم و در حقیقت از خاک اروپا محسوب میشود. قسمت جنوبی آن عبارت است از صحراهای مرتفع و درّه‌های عمیق و در اقلیم آسیا واقع است و ایرانیها بآن قسمت تنها اسم قفقاز میدهند. در میان این دو قسمت از بحر خزر تا دریای سیاه سلسله جبال مرتفع قفقاز امتداد یافته و مثل سدی این دو قسمت را از هم جدا میکند.

اسم قفقاز قدیمی است. بعقیده بعضی از مورّخین این اسم مشتق از همان کوه «قاف» است که در عهد عتیق بتمام کوههای دور ایران داده میشده و بنا بر روایات افسانه‌های آسیای غربی تمام دور عالم را احاطه میکرده است. و شاید کوه قاف همین سلسله قفقاز بوده که متصل بکوههای دماوند در شمال ایران و هندوکش^(۲) است. تاریخ و مقدرات حیات قفقازها مناسبت مهمی با وضع طبیعی این کوهها و سلسله جبال قفقاز دارد. و مخصوصاً در زمان فتح قفقاز بتوسط روسها این نکته جلب دقت میکند.

سکنه قفقاز مرکبند از نژادهای متنوعه و ملل مختلفه و سبب آن اینست که در سیر تاریخ عالم قفقاز جاده حرکت طوایف آریائی از آسیای مرکزی بشمال و باقصی غرب اروپا و راه تهاجم تراکه و تاتارها از اقصای شرق تا سواحل دانوب بوده است.

در این عبور و مرور نژادهای مختلف انواع قبایل قفقاز از قدیم الایام بعضی بیل و رغبت و برخی از ناچاری و ضرورت در قلل کوههای مرتفع یا در قعر درّه‌های خوش آب و علف یا در سحرای ماورای قفقاز رحل اقامت انداختند. و طبیعت مثل اینکه سپاس گذاری از قدوم آنها کند باغلی از آنها قلاع طبیعی محکم در صخره‌های جبال قفقاز ارزانی داشته و باین سبب همیشه از شر دشمنان و تقوی جوی ملل دیگر و اختلاط نژاد محفوظ مانده بودند.

برای تحقیق نژادهای مختلف قفقاز باید نظری بیک قرن پیش انداخته و وضع اجتماعات نژادی آنرا قبل از دست اندازی روس ملاحظه کرد. زمانی که هنوز سر نیزه و توپ روس قبایل آزاد و اصیل آن سرزمین را تار و مار و سرگردان و اغلب را از کوههای خوش آب و هوای خود برانده بود.

اغلب قبایل دامنه شمالی کوههای قفقاز بسبب زندگی کوهستانی از همه کمتر شناخته شده‌اند و اکثر آنها بعد از دستبرد روس ترک وطن کرده‌اند و از چندی باین طرف در درّه‌های قفقاز و در اوبه‌هایی که در دامنه یا در بالای کوهها واقفند بسر میبرند دیگر نه چرکس نه لزگی

(۱) Tchetchens (۲) Adighès

(۳) البرز نام بلندترین قلل جبال غربی قفقاز است و این غیر البرز ایران است،

اشتباه نشود.

(۴) Karbadiens (۵) Kasbek (۶) Ingouches (۷) Terek

(۸) Koi-Sou (۹) Avars (۱۰) Kartveliens (۱۱) Imères

(۱۲) Mingréliens (۱۳) Rion (۱۴) Gonriens (۱۵) Adjara

(۱۶) Lazès (۱۷) Svanes یا Souvanes

(۱) Manitch (۲) Paropamisus

نظر تاریخی در قفقاز

از مطلب دور زویم. جستجوی مبدأ تاریخ و حکایات ازمنه قبل از تاریخی مارا از مقصد دور میسازد. همین قدر آنچه لازم است دانست اینست که بقیده یونانیها آرگنوتها^(۱) (از پهلووانان تاریخی یونانیان) ابتدا در ساحل دریای سیاه در کولشید^(۲) از کشتی پیاده شدند و رفته رفته مهاجرین یونانی آن مواضع را در جزو مستملکات یونان در آورده و آنجا اقامت کردند.

در زمان عظمت مملکت روم تقریباً یک قرن قبل از میلاد مسیح عساکر دو سردار معروف سیلا^(۳) و پومپه^(۴) بشاهان ارمنستان و گرجستان که متحدین شاهنشاهان عظیم القدر کشور ایران بودند حمله کردند. و تاریخ اصلی قفقاز از آن زمان از تاریکهای تاریخ روشنائی در آمده است. در افسانههای قفقاز جنوبی داستانها دیده میشود که ذکر میکند از ملکتی که در دامنه آرات و قلّه قفقاز واقع بوده و از قراین مفهوم میشود که این سرزمینها میان دو ملت قدیم منقسم بوده است که بر حسب حوادث زمان گاهی باهم متفق و گاهی با یکدیگر در ستیز بوده اند. مخاطرات خارجی برای آنها همیشه بیک درجه پدیدار میشد و نابودی آنها هم از صفحه تاریخ در یک زمان بوقوع رسید. این دو دولت عبارت بوده از گرجستان و ارمنستان. اینجا بحکایت ارمن که خارج از منظور ماست نمی پردازیم. و درباره گرجستان نیز چون سابقاً مقاله مفصّلی نوشته ایم (رجوع کنید بشماره ۵-۶ کاوه) در این مقاله هر قدر که روابط آن با سایر قبایل قفقاز ناچار کند اشاره خواهیم کرد.

مختصر در عهد قدیم چون دامنه جنوبی یا آسیائی جبال قفقاز بتمام حملات اقوام مختلفه باز بود همیشه باین سبب آن سر زمین میدان تهاجم ملل سایر بوده و حوادث این قسمت قفقاز داخل جریان عمومی عالم انسانیت گردید. چندی سلاطین جلیل القدر ایران در آنجا سلطنت کردند. بعد دستههای لشکر اسکندر مقدونی با آنجا تاختند. ساسانیان ایران اغلب نقاط شرقی آنرا میدتی در جزو شاهنشاهی خود در آوردند. سپس امپراطورهای قسطنطنیه بقصد تصرف آنجا بر آمدند.

ظهور اسلام فتوحات خود را تا قفقاز پیش برد. در سال ۴۱ هجری ربیعه الباهلی با چهل هزار کس مأمور قفقاز شد تا اهالی آنجا را باسلام دعوت کند ولی قوای مجتمعه خزر و اهالی کولشید قشون او را شکست داده پراکنده نمودند. این حادثه سبب تهیج غیرت مسلمانی که در ابتدای اسلام حدتی غیر از حال امروزه داشت گردیده و همینکه ولید بن عبد الملک بن مروان در سنه ۶۴ هجری بخلافت رسید برادر خود منسلمه بن عبد الملک را با سی هزار نفر مرد کار آزموده بتسخیر قفقاز گسیل داشت. منسلمه دربند و شیروان و قسمت عمده داغستان را پی در پی تسخیر کرده داخل گرجستان شد و حوالی تفلیس را تصرف نمود. در زمان خلافت جانشینهای ولید قبایل آلان و خزرهای کوهستانی اعراب را از

بالآخره در دامنه جنوبی کوه باربالو^(۱) نزدیک سرچشمه بهر آراگوا^(۲) سه قبیله مهم هستند و از حیث عادات و رسومشان خیلی عجیب میباشند. آنها را پشاو^(۳) و توش^(۴) و خوزور^(۵) مینامند.

در غرب دربند هم یک جنس علیحده ایست که کویچی^(۶) نام دارند و اینها غالباً صنعتگر و عمده آهنگری و فلز کاری میکنند.

یکی از قبایل منفرد که در میان این قبایل مختلف الاصل زندگی میکند اوستها^(آستین)^(۷) هستند که در اروپا تحقیق علمی اصل زبان و جنسیت آنها در نزد دانشمندی که تتبع در السنه مختلف میکنند اهمیت زیادی دارد. و از ملاحظه زبان مخصوص و خطوط بشره و قیافه آنها نسبت اصل آنها را بنژاد ایرانی میدهند. و آنها در حوالی قلّه کازبک که همیشه از برف و یخ پوشیده است مسکن دارند.

در شمال و جنوب سلسله جبال قفقاز عدّه تاتار قدری پراکنده در همه جا پیدا میشود که ترکی حرف میزنند و اینها قدری از بقایای دولت خزر که سابق در جنوب روسیه بود و در تاریخ شهرتی دارد میباشند و قدری هم از ترکان سلجوقی و از بقایای مغول دشت قپچاق و غیرهم. و اغلب در حوالی رودخانههای ترک و کر و آرس پراکنده هستند و گروه عمده آنها نوغای^(۸) و کومیک^(۹) میباشند.

ایرانی نژادان را که در قفقاز از عهد قدیم سکنی دارند تاجیک (و امروزه تات) مینامند و در حوالی لنگران و باکو و در حدود داغستان جنوبی اقامت دارند.

در تمام مراکز عمده گرجستان و ولایات ایروان و قارص و قراباغ و گنجه یک عدّه بزرگ از ارمنه هستند و آنها اغلب در تفلیس و حوالی آن و در اراضی واقعه مابین رود آرس و کر مسکن دارند. ارمنه نسبت باهالی قفقاز زیرکتر و بیشتر صاحب صنعت هستند.

آنچه باقی مانده آکراد بوده بمروار. بستانی مهاجرت کرده اند و عدّه مهّی هنوز در ایالت ایروان هستند.

از اروپائیها خیلی مختصر در همه جا پراکنده هستند مخصوصاً آلمانیها که با هیچیک از این اقوام مخلوط نمی شوند.

امروز در میان این اجتماع رنگارنگ نژادهای مختلف که از قرون قدیمه در این سرزمین زیسته اند و عدّه مجموع آنها به ۹۲۵۰۰۰۰۰ میرسد تخمیناً ۲۵۰۰۰۰۰ نفر روسی حکم و فرمانروائی میکنند غیر از کروورها که لا ینقطع روسها از وادیهای ینحاصل روسیه کوچانیده و در جای قفقازها می نشانند تا روزی که بجز یاد داشت تاریخ نام و نشانی از آنها نماند و در روی خرابیهای حیات ملیت آنها و مساجد و معابد آنها کلیساهای روس بنا شده و در روی خاک استخوان اجداد آنها موزیک روس زراعت کند.

Barbalo (۱)	Aragva (۲)	Pchaves (۳)	Touches (۴)
Khevsours (۵)	Koubitchi (۶)	Ossettes (۷)	Nagais (۸)
Kouniks (۹)			

Colchide (۲) (منگرنلی حالیه)	Argnoutes (۱)	Sylla (۳)	Pompée (۴)
------------------------------	---------------	-----------	------------

در سنه ۹۶۳ هجری عده از آنها از خوف خوانین قریم با روس هم عهد شده خود را در تحت حمایت او گذاردند. بعد در سنه ۹۹۸ گرجیها با روس ارتباط سری پیدا کرده پای مداخلات آنها را در قفقاز باز نمودند و نتایج این مقدمه را سابقاً در مقاله گرجستان مشروحاً ذکر نموده ایم. در اواسط قرن یازدهم هجری شاه ایمرسی خود را در تحت حمایت روس در آورد. این اقدامات موجب خشم و کدورت دربار ایران و عثمانی شده جنگهای خانگی و تفرّد بعضی از شاهزادگان قفقاز را مساعد گردید. و این وسیله میدان کار برای روس باز شد.

در اواخر عهد صفویه که آخرین پادشاه آن سلسله ایام خود را در غفلت و عشرت میگذرانید و بزرگان مملکت نیز بمصدق التاس علی دین ملوکهم تیشه بارکان مملکت میزدند و همسایگان غرب و شرق چشم طمع بکشور ایران دوخته بودند در شمال کشور ایران استحکام ملیت و قومیت روس انجام میافت و از میان قومی که بزرگان آن تا آنوقت غافل و خردان جاهل بودند ظهور ناگهانی اعجوبه تاریخ یعنی پطر کیر مهمه در جهان پدیدار نمود و بروزی دو قومی وحشی را بجزگه تمدن داخل و همدهوش دول معتبره اروپا ساخت. اقتدار او در شرق و غرب طرف توجه گردید و راه جهانگیری را بملت روس نشان داد و قدم اول را خود برداشت و نیش زهر آگین روس از آن تاریخ بر مذاق ایرانیها رسید.

وصیت نامه سیاسی پطر کیر در پیش مقدمه مقاله حاضره مسطور است (۱) و خط سیری که کشیده نقطه بنقطه تعاقب میشود ممکن نیست که انسان تعجب نکند که از دوست سال باین طرف بغیر از دوره نادری کسی بخمال پیش بندی مخاطره آن بر نیامده بلکه مدبرین امور ایران تا درجه آلت پیشرفت آن مقصود گشته اند و مخصوصاً از دوره ناصری باینطرف که نتایج شامت اثر آرا ما ایرانیان امروز متحمل میگردیم.

تیز هوئی پطر کیر باو بفوریت نمود که تصرف قفقاز تا چه حدی بسعادت و بزرگی روس کمک خواهد کرد. در حالی که فکر ناقب خود را برای تقرب بمرکز تمدن اروپا و ممالک غربی آن استعمال میکرد تدبیر سیاسی و قوه کشورستانی خود را بطرف آسیا وکلید تسخیر آن یعنی قفقاز معطوف میداشت چه تصرف آن راه تسخیر آسیای صغیر و آسیای مرکزی یعنی ایران تا خلیج فارس و ممالک زرخیز هندوستان را آسان مینمود.

گفتم پطر کیر روسیه را از آبی بآبی داخل دایره تمدن نمود. اول وسیله تکامل و ترقی قومی مسئله اقتصادی و مکنّت آن قوم است. پطر کیر میخواست تجارت روسیه با سایر تشکیلات جدیده قدم بقدم ترقی کند. در قرن یازدهم هجری ممالک غربی و مرکزی اروپا تجارت متوسطی از راه دریا با هند داشتند. پطر میخواست یک راه تجارتی مستقیم با هندوستان برای مملکت خود باز کند. و چون خط مستقیم این راه منحصر بعبور از ایران بود در سنه ۱۱۲۹ هجری پطر کیر با آرزوی تجارت مستقیم با هند با ایران یک عهد نامه تجارتی بست.

در بند بیرون کرده و تا ارمنستان راندند. ولی مجدداً در سنه ۱۰۴ هجری جراح بن عبدالله الحکمی ولایات مزبور را پس گرفت و مخالفین را بشمال قفقاز راند. این جنگ در سنه ۱۱۴ ختم شد. یک سال بعد مسلمة بن عبد الملک داخل داغستان گشته اهالی آنجا را بقبول اسلام مجبور نمود. اعراب مثل شاهان ایران مهاجرین زیاد بقفقاز فرستادند تا در آنجا اقامت کنند و این فقره بیشتر سبب نشر و تقویت اسلام در آن سرزمین گردید. وقتی که تراکه سلجوقی ایران را مسحّر کردند تمام ممالکی که از کاشغر تا شامات بود در تصرف ایشان درآمد و ملوک گرج خود را باجگذار آنها شمردند. قنوحات سلطان جلال الدین منکبرنی آخرین خوارزمشاهیان در قفقاز و تسخیر گرجستان بدست او از وقایع مهم تاریخ آن سرزمین است. پس از او مدتی طویل قفقاز در تحت تسلط مغول «دشت قپچاق» یعنی اعقاب باتوبن توشی بن چنگیز خان درآمد. استیلای امیر تیمور جنوب قفقاز را ویرانه ساخت و بعد از افول او قفقاز صورت ملوک الطوائفی گرفته از آن زمان بعد معرض رقابت دو دولت ایران و عثمانی گردید. در عهد سلاطین صفویه اغلب ملوک و خوانین قفقاز در تحت حمایت و باجگذاری آنها شمرده میشدند و در انحطاط صفویه دو باره قفقاز میدان طمع عثمانی گردید.

وقتی که در دامنه جنوبی قفقاز این حوادث بظهور میرسید در ماورای جبال قفقاز در دامنه شمالی آن از آنطرف دشت مزدوک (۱) و استاوروپول (۲) یک دولتی در حال جنین بود و رفته رفته بصورت قومی در آمده تشکیل ملیت میداد و از مهد غفلت سر برداشته قدم بدایره دول می نهاد و میبایست روزی مالک و سرور این ملک گردد. این دولت دولت روس بود. ملوک الطوائفی قفقاز و ممالک واقعه در شمال قفقاز و بحر خزر و دریای سیاه که عبارت بود از امارات مختلف قلیل اللوام که اعقاب چنگیز خان تشکیل داده بودند از قبیل دولت قازان و دولت حاجی ترخان (هشتر خان) و غیرها بیشتر سبب استحکام و پیشرفت برقراری دولت روس گردید. روسها غالباً با دول مذکوره در زد و خورد بودند. ولی از این گذشته روسها تا قرن دهم هجری با سکنه شمال قفقاز مثل لزیگها و آوارها که مطیع ایران و چرکسها و اجازها که مطیع عثمانی بودند و با سایر متوطنین قفقاز نادراً معامله و آمیزشی داشتند.

در چهار قرن قبل ایران در ظهور دولت صفویه موقع مهمی نسبت بوقایع تاریخی قفقاز دارا بود. گرجستان را شاه اسمعیل صفوی در ۹۲۹ هجری فتح کرد. بعدها عثمانیها آنجا را مدتی تصرف کردند. ولی در زمان کوبه جلال و قدرت شاهنشاه با اقتدار ایران شاه عباس کبیر حمله عثمانی در سال ۱۰۲۷ هجری منجر بشکست خود عثمانیها گردید و ایرانیان ایالات آذربایجان و گرجستان و سایر بلاد قفقاز حتی کردستان تا بغداد را از عثمانیان باز پس گرفتند و جنگیان قزلباش فاتح گردیدند.

زمره ارتباط روس با بعضی از ولایات قفقاز در اواسط قرن دهم هجری شروع شد. خوانین قریم اغلب متعرض قبایل چرکس میشدند.

(۱) با وجود شکی که در صحت اسناد این وصیت نامه است مضمون آن عین سیاست مستمره روس است — کاوه.

و در صلح نامه سیاسی و تجارتي که با روس بست در بند و باکورا باو واگذار کرد. متعاقب این امر قلاع گنجه و تفلیس را بلاوه ایروان و قارص که از آن ایران بود از عثمانی باز گرفته و بشاهنشاهی ایران ملحق کرد. بدینگونه نه تنها قسمت عمده قفقاز بایران باز گشت بلکه تصفیه ممالک ایران سبب دور نشینی روس و دول همجوار گردید و ستاره قدرت و بزرگی کشور دارا نادر شاه افشار دوباره در خشانید. ولی افسوس که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

پتر کبیر در ۱۱۳۸ و نادرشاه در ۱۱۶۰ فاصله بیست سال در گذشتند. در صورتیکه جانشینهای پتر نقطه بنقطه خط سیاست او را تعقیب میکردند و درکاشتن تخم افساد در میان رؤسای قبایل مختلف قفقاز آبی غفلت نمی ورزیدند و برای تسلط بانها احساسات مذهبی مسلمان و مسیحی را تحریک و حس قصاص و خونریزی را تشجیع می نمودند. در باریان عثمانی و ایران خیالی بجز اسیر کردن یا بدست آوردن دوشیزگان خوشگل و غلام بچگان ظریف از قفقاز برای حرمسرای سلطان یا شاه فکری دیگر نداشتند.

تعصب مذهبی گرچه سایر اقوام مسیحی از طرفی و طوایف مسلمان شیعه و سنی از طرف دیگر سبب خونریزیها و برادر کشیها بود. باین واسطه اغلب مسیحیان قفقاز برای امنیت و راحتی خود تصور میکردند که اگر اسم حمایت روس را بخود ببندند از هر حیث آسوده و فارغ البال خواهند بود.

کاترین (۱) دوم از اول جلوس تدابیر و نقشه سلف معروف خود پتر کبیر را پیش گرفت. سیاست روس پول و رشوه و سر نیزه و ترور و حيله را معاً برای پیشرفت مقاصد خود استعمال میکرد. دولت روس دو حکمران ایتروسی و گرجستان یعنی سلمان اول و هر اکیوس (۲) دوم را با هم آشتی داده و متحد نمود و تحریک کرد که هر دو علناً بایران و عثمانی یانگی شوند و سی هزار نفر قشون هم بکمک آنها فرستاد. این قوه کوتایس را تصرف کرد ولی در مقابل قلعه پوتی مغلوب شده مجبور بعقب نشینی گردید.

در سال ۱۱۹۷ هجر در عهد کاترین دوم دولت روس قرم و ایالات دست راست کوبان و دریای آزوف را تصرف کرد و بدین طریق حدود مملکت را تا دامنه شمالی قفقاز امتداد داد.

در این دامنه قفقاز یعنی در طرف جنوب هر اکیوس باطمینان روس بجانشینهای بی جرزه و ضعیف کریم خان زند اطاعت نمی خواست بکند و در ۲۲ شعبان ۱۱۹۷ در تحت حمایت روس در آمد و چندی نگذشت که بیهانه حمایت او روسها قشون وارد گرجستان کردند. در این موقع باز در ایران زمان تغییر خاندان سلطنتی بود. این شعبه روس را با وجود اهمیت کسی تعاقب نکرد. ولی همینکه آقا محمد خان قاجار بایران مسلط شد و دوباره شورش داخلی ایران را آرام نمود تنیه شاهزاده گرجی را از مهم مقاصد شمرده در صدد قصاص بر آمد و در سنه ۱۲۱۰

حوادث زمان نیز خیالات او را تقویت میکرد. ایران در آن زمان معرض جنگ خانگی و آتش فتنه افغانه شعله ور بود. در خود قفقاز هم کشمکش داخلی خوانین و شاهزادگان گرجی و سایر قبایل قفقاز امیدواریهای زیاد باو میداد. پتر کبیر در نظر گرفته بود که قناعت باین عهد نامه نکرده بلکه از حال هرج و مرج ایران بیشتر استفاده نماید. در این بین یک حادثه که بخودی خود بی معنی بود بیهانه آمد و او را کمک نمود. داود بیک یکی از شاهزادگان لرگی غفله بر شیروان هجوم آورد و شهر قوبا و شاهی را تصرف کرد و تجار آنجا را صدمه زیاد زد و در ضمن سیصد نفر روسی تاجر و غیره را کشت و قریب چهار میلیون منات روسها خسارت وارد آورد. پتر کبیر بدربار ایران اعتراض کرد و این در موقعی بود که اصفهان پایتخت ایراترا افغانها محاصره کرده بودند. شاه سلطان حسین صفوی خواست از این تصادف بهره برد لهذا برای استخلاص خود از تسار روسیه استمداد خواست. ولی پتر کبیر پیرو خیالات خود بود و بیهانه تاریخی آل رومانوف را دست آویز نموده یعنی در ظاهر بعنوان حفظ حقوق و حمایت رعایای خود و در حقیقت برای توسعه کشور و فتح اراضی جدید با سی هزار نفر بداغستان یورش برده در بند را تصرف نمود. شاه طهماسب که از محاصره اصفهان فرار کرده بود و برای بدست آوردن تخت بباد رفته پدر کوششها می نمود از پتر کبیر خواهش کرد که او را در جلوس و رجعت بتخت مساعدت نماید. پتر با صد هزار نفر داخل ایالات شمالی ایران شد. سال بعد پتر کبیر با سفیر شاه ایران عهد نامه بست که بمقتضای آن دولت ایران ایالات داغستان و شیروان و باکو و گیلان و مازندران و استرابادرا بروس واگذار میکرد. پتر کبیر بعد از این دستبرد که بی زد و خورد نصیب او گشته بود موضوع طمعش را که حرکت بهند بود موقتاً کنار گذارده بمملکت خود باز گشت.

با ظهور نادر شاه کبیر انقلاب غریبی در ایران بروز کرد. در زوال خاندان صفویه با طمع روس و عثمانی در ایران بجز اضمحلال و تجزیه آن مملکت صورتی دیگر بنظر نیامد و در همه جا آثار انحلال پدیدار بود. ولی خوشبختانه ستاره عظمت و قدرت ایران از تلالؤ نیفتاده بود! نادر شاه افشار بعد از آنکه فتنه افغانه را در ۱۱۴۲ هجری فرو نشانید و قدرت و کفایت خود را در اصلاح امور کشوری و قلمع و وقع اشراخ خارجی و داخلی بعالم ثابت نمود بحیال استرداد ایالات منصوبه شمال ایران افتاد. برای انجام این مقصد بدون زد و خورد سابقاً ایلچی بروسیه فرستاده بود اما بجهت گرفتاریهای او در سایر نواحی ایران دولت روس بخواش او جز طفره و تملل تا آنوقت جوانی نداده بود. تا آنکه بالأخره در حدود سال ۱۱۴۴ نادر شاه بروسیه یک اتمام حجت فرستاد. روس از قدرت و سطوت او مسبوق بود و از هیبت او مرعوب بدون هیچگونه شرطی از خاک ایران بیرون رفت و ایالات شمالی ایران را تخلیه نموده مجدداً بایران واگذار کرد. در سال ۱۱۴۷ هجری نادر شاه بعد از اطفاء تیره فتنه شیراز بشیروان آمد و آنجا را با داغستان مسخر کرد

و کهنه پرستی و بی‌ارزشی آن را در مقابل تکامل و پیشرفت تمدن عهد جدید اروپائیان در ایران کسی حس نمی‌کرد و کسی در فکر چاره و اصلاح آن برنیامد. این شد که حمله عباس میرزا و لیبهد ایران در جنگ ثانوی با روس در ۱۲۴۰ هجری با اصول منسوخ شده بی نتیجه ماند و با وجود نفوق ابتدائی ایرانیان بعد از سه سال زد و خورد قشون روس تا قریب بحدود خسه رسید و آخر الامر بصلح نامه معروف ترکن جای منجر گردید (۱۲۴۳ هجری). بواسطه این صلح نامه ننگین بلاوه شروط ریشه برانداز چند دولت ایران اروان و نخجوان و باقی اراضی ماورای رود ارس را که امروز سرحد موهومی ایران و روسیه است بهمسایه شمالی واگذار کرد.

مقارن این اوضاع از ۱۲۱۵ الی ۱۲۴۵ نفوذ روس در قفقاز تغییرات مهمی در وضع عمومی آن داد. همینکه روس دست رقیبان ذیحقوق یعنی ایران و عثمانی را از هر گونه نفوذی کوتاه نمود و خود را فرمانفرمای کل قفقاز دید تمام هم خود را مصروف باقیاد بومیان نمود. اغلی از طوایف قفقاز مخصوصاً شاهزادگان و رؤسای آنها از قبایل مسیحی و بعضی از قبایل مسلمان بواسطه دنائت طبع بسهولت در مقابل تطمع و تهدید روس سربندگی فرود آوردند. ابتدا بنوید و جیره و منصب شاهزادگان و خوانین آنها در قشون روس خدمت پذیرفتند تا اینکه قدرت خانه خراب کن روس تا هر دهکده رسید و زنجیر بندگی بگردن فرد فرد آنها نهاد.

وضع قفقاز در سی سال اول استیلای روس و قبل از مقاومت لزگیها و چچن‌ها بدین منوال بود:
سر قسه گرجستان بر نمی‌گردیم.

در منگولی یک شاهزاده پرنس دادیان نام مدتی حکومتی بظاهر مستقل نمود و در قشون روس رتبه ژنرال باو داده بودند و قشون روس که در ولایت او ساخو میکرد اسماً در تحت فرمان او بود.

غوری را یک شاهزاده بومی اداره میکرد ولی در قلعه آن سربازان روس اقامت داشتند.

در طوالش یک نفر از خوانین که ننگ حمایت روس را بدوش میکشید حکومت میکرد ولی در اغلب نقاط ولایت حتی در قلعه لنکران که مقر خان بود سالدات روس اقامت داشت.

اغلب خان نشینهای بوتان^(۱) و چاری^(۲) و بلاد آوارها و کرمیکها و خان نشین تارخی^(۳) و کایداک^(۴) و مجال قه‌شاه^(۵) سالیانه باجی داده و عدّه از قشون روس را پذیرفته متحمل مخارج آنها می‌شدند.

واضح است که این وضع را استقلال داخلی نمیتوان شمرد و جمله این قبایل رفته رفته در تحت حکومت مستقیم و اداره صرف روس درآمدند. ایمره‌سی مثل گرجستان گردید و شاهزاده آن سلیمان خود را تقریباً بر روسها فروخت. در اکثر نقاط آنهایکه یارای مقاومت نداشتند خوانین ایشان یا

بگرجستان حمله کرد. ابتدا قره‌باغ را گرفته سپس بنفلیس دار الحکومه گرجستان یورش برد. هر اقلیوس از ملکه روس مدد خواست. ملکه بژنرال والرین زوبوف^(۱) (که در ایران معروف بقزل ایغ است چه یک پای او از طلا بوده) فرمان داد تا بممالک ایران حمله کند. در این اثنا آقا محمد خان کشته شد و کاترین دوم هم در گذشت. بواسطه عوایق سیاست داخلی روسیه پول اول^(۲) جانشین کاترین مجبور شد که قشون خود را از گرجستان باز پس کشد و مخالفت ایران و روس بدین طریق موقتاً باختمام رسید.

بالآخره در ۱۲۱۴ نیرنگهای روس وجود طایفه مسلمانان لزگی و دولت عثمانی و ایران را در نظر گرگین خان پسر هر اقلیوس آخرین ولی گرجستان مخاطره بزرگی قلم داده او هم باعتماد قول روس ظاهراً ولی بسبب فشار و تهدید روس باطنا مستأصل شده مملکت خود را در عوض مستمری و منصب در قشون روسیه در حق خود و اقرباء خود بروس تسلیم نمود. بواسطه یک فرمان امپراطوری در ۱۲۱۶ گرجستان ملحق بروسیه گردید.

بعد از ختم عمل گرجستان در پترزبورغ تصرف آن سرزمین را بدون تمام قفقاز تقریباً بیهوده می‌شمردند لهذا در صدد توسیع حلقه کار در آمدند. ابتدا با عثمانی در آویختند و در ۱۲۲۷ با آندولت اعلان جنگ کردند. در خاتمه جنگ بجز آناپا^(۳) و پوتی که برای عثمانی باقی ماند سایر قلاع و متصرفات عثمانی در غرب قفقاز بچنگ روس درآمد. در فراغت از این امر بدون درنگ بایران پرداختند و در ۱۲۲۸ بمسملکات ایران در ماورای رود ارس حمله کردند.

جنگ ایران با روس در خاطر هر ایرانی با خنجر آهنین ثبت است. انگلیس در آن روزها هنوز رقیبی توانا مثل آلمان در اروپا در مقابل خود نداشت و دشمن صلی خود روس را مینسداشت و استقلال و قوت ایران را سیاستون انگلیس برخلاف عقیده امروزی لرد گری محتاج بودند و برای خاتمه جنگ میانگیری نموده صلح گلستان بمان آمد. بواسطه این سند سیاسی که خاری بس جانخراش بر تن ایران بد بخت گردید دولت ایران داغستان، قوبا، شیروان، شامخی، باکو، سالیان، طوالش، قره‌باغ، شوشه، گنجه، گرجستان با بایتخت آن تفلیس را بروس واگذار کرد. علاوه بر این رتبه شاهنشاهی و سرپرستی که پادشاهان ایران از عهد شاه عباس کبیر و نادر شاه کبیر و قبل از آن در ایمره‌سی، غوری^(۴)، منگولی^(۵) (در ساحل بحر سیاه)، انخاز، شوراگلی^(۶)، کاختی^(۷) و غیره و غیره داشتند از ایران مسلوب گردید. این اهانت تاریخی اگرچه ایرانیان را مختصری متوحش ساخت ولی در همان وقت که در روسیه رویت ترقی و تجدد و نقشه برتری و تفوق را که پتر کبیر کشیده بود پیروی میکردند در ایران کسی پروای جهانستانهای نادر شاه افشار را نداشت و فتوحات او را پشت سر هم از دست داده بودند. انحطاط تمدن قدیم ایرانی

Kaidak (۴) Tarkhi (۳) Tchari (۲) Boutah (۱) Koubachah (۵)

Gourie (۴) Anapa (۳) Paul I (۲) Valerien Zoubof (۱) Kakhctie (۷) Chouragelie (۶) Mingrelie (۵)

ورود

جناب مستطاب اجل آقای میرزا سلیمان خان که اخیراً در دورهٔ صدارت آقای مستوفی الممالک در ایران متوالیاً معاونت وزارت داخله و جنگ را در عهده داشتند و در اوایل محرم سال گذشته در موقع مهاجرت رؤسای ملیون بقم تشریف فرما گشته و از آنجا بکاشان و اصفهان و بروجرد و قصر آمدند و بالأخره پس از تخلیهٔ کرمانشاه و قصر شیرین ببغداد و از آنجا با هیئتی از محترمین ملیون باسلامبول تشریف آورده بودند پس از مدتی اقامت در پایتخت دولت علیّهٔ عثمانی بملاحظه پیشرفتهای قشون ظفر نمون عثمانی و قوای ملی ایران در کرمانشاه و همدان در صدد مراجعت بوطن عزیز بودند. ولی مقدمهٔ بعزم سیاحت پایتخت امپراطوری آلمان و ملاقات دوستان و هموطنانی که در آنجا هستند برلن تشریف آورده اند. از صمیم قلب کارکنان ادارهٔ «کاوِه» ورود ایشان را تبریک گفته و کامیابی ایشان را در خدمات ملی از خداوند مسئلت مینمایند.

تلگراف

تسلیت اعلیحضرت سلطان احمد شاه

اعلیحضرت سلطان احمد شاه بمناسبت وفات امپراطور اتریش فرانسوا زرف (۱) تلگراف تسلیت ذیل را باعلیحضرت امپراطور حالیه کارل فرستاده اند:

«از خبر اسفناک واقعهٔ غم انگیزی که بواسطهٔ وفات عمومی بزرگ اعلیحضرت امپراطور و پادشاه بآن اعلیحضرت وارد آمده بسیار افسرده گشتم و قلباً با اعلیحضرت و خانوادهٔ امپراطوری در تأثر و تحسّر شریک میباشم و امیدوارم که خداوند اسباب تسلیت آن اعلیحضرت را فراهم آورده و ایام عزت ذات امپراطوری را از بلیات مصون دارد.»

سلطان احمد

ضمناً اعلیحضرت سلطان احمد شاه سفیر ایران در وین را مأمور فرموده‌اند که در تشییع جنازه حضور بهم رسانیده و دسته گلی باسم اعلیحضرت بروی تابوت بگذارد.

آخرین خبر

در وقتیکه شمارهٔ ۸ «کاوِه» در شرف منتشر شدن بود خبر مسرت اثر سقوط بخارست در تاریخ چهارشنبهٔ دهم صفر رسید و ما را بنوشتن این مختصر وا داشت. انشاء الله در شمارهٔ آینده مفصلاً از اوضاع آن سامان خواننده گان محترم خود را مطلع خواهیم داشت.

François Joseph (۱)

تلف شدند یا ترک وطن کرده بایران مهاجرت نمودند. جواد خان والی شورا گل که سابق جزو حکومت ایران بود در محاصرهٔ گنجه در سنهٔ ۱۲۱۹ با جوانمردی شهید شد. خان شیروان و قره باغ آخر الامر در ۱۲۳۷ بایران فراری شد. بالأخره عدّهٔ روس درشت خوی بر شیروان و شگی و آپشرون (۱) که ایرانیها آترا بهشت گل نام داده بودند مسلط شده و آنجاها را اداره نمودند.

بدین طریق فتح قفقاز که کلید تسخیر ایران و بین التهرین و مصب شط العرب و وصول بخلیج فارس و طریق هندوستان است برای روس میسر گردید.

بایرن و انگلستان

بایرن (۲) از مشاهیر شعرای انگلستان است و انگلیسها بوجود او مباهات مینمایند. چند سال قبل در هفتم رمضان ۱۳۲۲ لرد هالدان (۳) وزیر جنگ سابق انگلیس در نطقی که در خصوص صفات ملی آلمان و انگلستان نمود گفت: «گاه میشود که ما انگلیسها فراموش میکنیم که در ظرف قرن نوزدهم (سیزدهم هجری) ما فقط دو نفر ادیب که دارای شهرت در تمام اروپا گردیدند بار آوردیم یکی بایرن و دیگری اسکات (۴)».

همین بایرن که مایهٔ اقتضار انگلستان است بارها در اشعار و تألیفات خود اظهار تفرع عظیم از هموطنهای خود نموده است. اینک نمونهٔ از آنها در ذیل ثبت میکنیم. در تیاتر خود موسوم به «دُن جوان» (۵) چند بیتی دارد که ترجمهٔ آن بفارسی چنین میشود:

اگر سر تا سر انگلستان، ای افسوس، میفهمید
که چه تفرق اسم او احوادث میکند،
و با چه بی تابی دنیا منتظر است که ببیند
ساعتی را که او (انگلستان) مغلوب شده جان میدهد،
او که روزی مایهٔ امید عالیمان بود
و اکنون بدترین دشمن
ملتهاست و از هر طرف مبعوض است،
چه در همان چینی که فریاد آزادی میزند زنجیر میاورد!

بایرن که از هموطنان خود دل سرد و متفرع بود اغلب در غربت بسر میبرد و عاقبت نیز در موقعی که یونانیها برای استقلال خود در سنهٔ ۱۲۳۷ شورش نمودند بدان مملکت شتافت و داوطلبانه در جنگ کشته شد. امروز یونانیان معنی مصراع اخیر قطعهٔ فوق را با یک وضوح دردناکی در حق خویش احساس میکنند.

Apcheron (۱) Byron (۲) Haldane (۳) Scott (۴)
(۵) Alas! Could she but fully, truly, know
How her great name is now throughout abhorred:
How eager all the earth is for the blow
Which shall lay bare her besom to the sword;
How all the nations deem her their worst foe,
That worse than worst of foes, the once adored
False friend, who held out Freedom to Mankind,
And now would chain them — to the very mind.
Byron, Don Juan, Canto X, LXVII.